

۶- تقسیم جهان بین دول معظم

آ. سوپان، جغرافی دان در کتاب خود موسوم به «توسعه ی ارضی مستعمرات اروپا»^{*} نتایج این توسعه را در پایان قرن نوزدهم به شرح زیر خلاصه می نماید:

نسبت مساحت سرزمین های متعلق به کشورهای استعماری اروپا
(و منجمله ایالات متحده)

مقدار افزایش	۱۹۰۰	۱۸۷۶	
درصد + ۷۹/۶	درصد ۹۰/۴	درصد ۱۰/۸	در آفریقا.....
درصد + ۴۲/۱	درصد ۹۸/۹	درصد ۵۶/۸	در پولینزی.....
درصد + ۵/۱	درصد ۵۶/۶	درصد ۵۱/۵	در آسیا.....
-	درصد ۱۰۰/۰	درصد ۱۰۰/۰	در استرالیا.....
درصد - ۰/۳	درصد ۲۷/۲	درصد ۲۷/۵	در آمریکا.....

وی از این جا چنین نتیجه می گیرد: «بنابر این صفت مشخصه ی این دوره تقسیم آفریقا و پولینزی است.» نظر به این که در آسیا و آمریکا سرزمین های اشغال نشده

* - A. Supan: „Die territoriale Entwicklung der europäischen kolonien“ (آ. سوپان: «توسعه ی ارضی مستعمرات اروپا». مترجم) ۱۹۰۶، ص ۶۵۴.

یعنی سرزمین هائی که متعلق به هیچ کشوری نباشد وجود ندارد، لذا نتیجه گیری سوپان را باید توسعه داد و گفت صفت مشخصه ی دوران مورد بررسی عبارتست از تقسیم قطعی جهان. منظور از قطعی در این جا این نیست که تجدید تقسیم امکان پذیر نیست، برعکس تجدید تقسیم امکان پذیر و ناگزیر است، منظور از قطعی این است که سیاست استعماری کشورهای سرمایه داری تصرف اراضی اشغال نشده را در سیاره ی ما به پایان رسانده است. جهان برای نخستین بار کاملاً تقسیم شده است و بعد از این باید فقط تجدید تقسیم شود یعنی از دست یک «صاحب» به دست دیگری برسد نه این که از بی صاحبی به دست «صاحب» بیفتد.

بنابر این ما دوران مخصوص به خودی را می گذرانیم که دوران سیاست مستعمراتی جهانی یعنی، سیاستی است که با «مرحله ی نوین در تکامل سرمایه داری» و با سرمایه داری مالی به محکم ترین طرزى مربوط است. بدین جهت باید قبل از همه با تفصیل بیشتری روی مدارک واقعی مکتب نمود تا بتوان با دقت هر چه بیشتری هم تفاوت این دوره را از دوره های پیشین و هم اوضاع و احوال کنونی را روشن ساخت. در نخستین وهله در این مورد دو سنوآل واقعی پیش می آید و آن این که: آیا در دوران سرمایه ی مالی تشدید سیاست مستعمراتی و نیز حدت مبارزه بر سر مستعمرات مشاهده می شود یا خیر و آیا در حال حاضر جهان به ویژه از این لحاظ چگونه تقسیم شده است.

موریس نویسنده ی آمریکائی در کتاب خود درباره ی تاریخ استعمار* سعی می کند پیکره های مربوط به وسعت اراضی مستعمراتی انگلستان، فرانسه و آلمان را در دوره های مختلف قرن نوزدهم تلخیص نماید. اینک خلاصه ی نتایجی که او به دست آورده است:

* - (Henry C. Morris: „The history of colonization“ N. Y. ۱۹۹۰, Vol. ۲,)
 (هانری. گ. موریس: «تاریخ استعمار»، نیویورک، سال ۱۹۰۰، جلد ۲، ص-۸۸، جلد ۱، ص-۴۱۹؛ جلد ۲، ص-۳۰۴. مترجم)

وسعت اراضی مستعمراتی:

آلمان		فرانسه		انگلستان		سال
مساحت	سکنه	مساحت	سکنه	مساحت	سکنه	
(مربع میلیون)	(تبه میلیون)	(مربع میلیون)	(تبه میلیون)	(مربع میلیون)	(تبه میلیون)	
-	-	۰/۵	۰/۰۲	۱۲۶/۴	؟	۱۸۳۰-۱۸۱۵
-	-	۳/۴	۰/۲	۱۴۵/۱	۲/۵	۱۸۶۰
-	-	۷/۵	۰/۷	۲۶۷/۹	۷/۷	۱۸۸۰
۱۴/۷	۱/۰	۵۶/۴	۳/۷	۳۰۹/۰	۹/۳	۱۸۹۹

برای انگلستان دوران تشدید فوق العاده اشغالگری های مستعمراتی با سال های ۱۸۶۰-۱۸۸۰ مصادف است که در بیست سال آخر قرن نوزدهم نیز هنوز شدت آن بسیار است. برای فرانسه و آلمان نیز درست با همین بیست سال مصادف است. فوقاً دیدیم که دوران منتهای درجه تکامل سرمایه داری ما قبل انحصار که رقابت آزاد در آن تفوق داشت مقارن با سال های ۱۸۶۰-۱۸۷۰ است. اکنون می بینیم همانا پس از این دوران است که «اعتلای» عظیم اشغالگری های مستعمراتی آغاز می شود و مبارزه بر سر تقسیم ارضی جهان به منتهای درجه شدت می یابد. لذا در این واقعیت تردیدی نیست که انتقال سرمایه داری به مرحله ی سرمایه داری انحصاری و سرمایه ی مالی با تشدید مبارزه بر سر تقسیم جهان مربوط است.

هوبسن در تألیف خود راجع به امپریالیزم، دوره ی ۱۸۸۴-۱۹۰۰ را به مثابه ی دوران تشدید «توسعه طلبی» (توسعه اراضی) کشورهای عمده ی اروپا متمایز می نماید. طبق محاسبه ی وی انگلستان طی این مدت ۳/۷ میلیون میل مربع با ۵۷ میلیون جمعیت به دست آورده است؛ فرانسه ۳/۶ میلیون میل مربع با جمعیت ۳۶/۵ میلیون؛ آلمان ۱ میلیون میل مربع با ۱۴/۷ میلیون؛ بلژیک ۹۰۰ هزار میل مربع با ۳۰ میلیون؛ پرتقال ۸۰۰ هزار میل مربع با ۹ میلیون. تقلای تمام دول سرمایه داری

برای تحصیل مستعمرات در پایان قرن نوزدهم و به ویژه از سال ۱۸۸۰ به بعد یکی از واقعیات بر همه معلوم تاریخ دیپلماسی و سیاست خارجی است. در دورانی که رقابت آزاد در انگلستان بحد اعلای نشو و نمای خود رسیده بود یعنی در سال های ۱۸۴۰-۱۸۶۰ سیاستمداران رهبری کننده بورژوازی این کشور با سیاست استعماری مخالف بودند و آزادی مستعمرات و جدائی کامل آن ها را از انگلستان امری ناگزیر و مفید می دانستند. م. بر در مقاله ی خود درباره ی «امپریالیزم نوین انگلستان»^{*} که در سال ۱۸۹۸ منتشر شده بود بدین نکته اشاره می کند که چگونه در سال ۱۸۵۲ رجلی دولتی نظیر دیسرانیلی که به طور کلی به امپریالیزم متمایل بود می گفت: «مستعمرات به مثابه ی سنک آسیایی به گردن ما آویزان است». در پایان قرن نوزدهم قهرمانان روز در انگلستان سسیل رودس و ژوزف چمبرلن بودند که آشکارا امپریالیزم را موعظه می کردند و سیاست امپریالیستی را با نهایت وقاحت به کار می بستند!

جالب توجه است که رابطه بین ریشه های به اصطلاح صرفاً اقتصادی و ریشه های اجتماعی و سیاسی امپریالیزم نوین از همان هنگام برای این سیاستمداران رهبری بورژوازی انگلستان واضح بود. چمبرلن امپریالیزم را به مثابه ی یک «سیاست واقعی و مدبرانه و صرفه جویانه» موعظه می نمود و به خصوص به آن رقابتی اشاره می کرد که آلمان و آمریکا و بلژیک اکنون انگلستان را در بازار جهانی با آن رو به رو نموده اند. سرمایه دارانی که به تأسیس کارتل ها و سندیکاها و تراست ها مشغول بودند می گفتند راه نجات در انحصار است. پیشوایان سیاسی بورژوازی که برای اشغال مناطق تقسیم نشده جهان شتاب داشتند تکرار می کردند: راه نجات در انحصار است. ولی سسیل رودس به طوری که دوست صمیمیش استند روزنامه نگار حکایت می کرد، در سال ۱۸۹۵ درباره ی نظریات امپریالیستی خود به وی گفته بود: «من دیروز در ایست- اند (کوی کارگری) لندن بودم و در یکی از جلسات بیکاران

* - «Die Neue Zeit», XVI, ۱۸۹۸, S. ۳۰۲.

حضور يافتم. در آن جا يک سلسله ي فريادهاي دهشتناکي شنيدم که تماماً درباره ي نان، نان بود! هنگام بازگشت به خانه درباره ي آن چه شنیده بودم مي انديشيدم و در نتيجه بيش از پيش به اهميت امپرياليزم معتقد شدم.... انديشه اي که دير بازيست مرا به خود مشغول داشته عبارت است از حل يک مسأله ي اجتماعي يعنى: نجات چهل ميليون سکنه ي پادشاهي متحده از جنگ خانمانسوز داخلي، ما سياستمداران کشور صاحب مستعمره بايد اراضي جديدي در اختيار داشته باشيم تا بتوانيم سکنه ي اضافي را در آن جاي دهيم و مناطق جديدي براي فروش کالاهاي که در فابريک ها و معادن توليد مي شود به دست آوريم. من هميشه گفته ام امپراطوري مسأله ي شکم است. اگر شما خواهان جنگ داخلي نيسديد، بايد امپرياليزم شويد»* .

سسيل رودس ميليونر و سلطان مالي و مسبب عمده ي جنگ انگليس-بونر در سال ۱۸۹۵ چنين گفت؛ ولي دفاع وي از امپرياليزم که خشن و بي شرمانه است از لحاظ ماهيت خود دست کمی از «تنوري» آقايمان ماسلف، زوده کوم، پوترسلف، داويد و باني مارکسيزم روس و غيره و غيره ندارد. سسيل رودس فقط اندکي سوسيال شوينيست شرافتمندترى بود....

براي آن که تقسيم ارضي جهان و تغييراتي را که ده ها سال اخير از اين لحاظ روي داده است حتى المقدور دقيق تر تصوير کنيم از مجموعه ي آماری که سوپان در کتاب نام برده ي خود درباره ي اراضي مستعمراتي کليه ي کشورهای جهان ذکر نموده استفاده مي کنيم. سوپان سال هاي ۱۸۷۶ و ۱۹۰۰ را در نظر مي گيرد؛ ما سال ۱۸۷۶ را در نظر مي گيريم که بسيار به جا انتخاب شده است، زيرا همانا در اين هنگام است که مي توان تکامل سرمايه داري اروپاي غربی را در مرحله ي ما قبل انحصار به طور کلی پايان يافته دانست، سپس سال ۱۹۱۴ را در نظر مي گيريم و به جاي ارقامی که سوپان ذکر کرده است ارقام جديدي که از «جدول هاي آمار جغرافيايي» هيونر اقتباس شده است ذکر مي نماييم. سوپان فقط مستعمرات را در

* - همان جا، ص- ۳۰۴.

نظر می‌گیرد؛ ما برای تصویر کامل چگونگی تقسیم جهان مفید می‌دانیم به طور اختصار اطلاعاتی نیز درباره‌ی کشورهای غیرمستمراتی و نیز نیمه‌مستمراتی که ایران و چین و ترکیه را از آن جمله می‌دانیم اضافه‌نمائیم: از بین این سه کشور ایران اکنون دیگر تقریباً تماماً به مستعمره مبدل شده و دومی و سومی هم در حال مستعمره شدن هستند.

نتایج زیرین به دست می‌آید: (رجوع شود به منتخب آثار تک جلد نین صفحه‌ی ۶۱۴- مترجم)

این جا ما آشکارا می‌بینیم چگونه در سرحد بین قرن نوزدهم و بیستم تقسیم جهان «به پایان رسیده است». تصرفات مستمراتی پس از سال ۱۸۷۶ به میزان عظیمی وسعت یافته است: متصرفات مستمراتی ۶ کشور از بزرگ‌ترین کشورها بیش از یک بار و نیم یعنی از ۴۰ تا ۶۵ میلیون کیلومتر مربع وسعت یافته است؛ مساحت افزایش یافته عبارت است از ۲۵ میلیون کیلومتر مربع که یک برابر و نیم مساحت کشورهای مستعمره دار (۱۶/۵ میلیون) است. سه دولت در سال ۱۸۷۶ به کلی و چهارمی یعنی فرانسه تقریباً فاقد مستعمره بودند. مقارن سال ۱۹۱۴ این چهار دولت، مستمراتی به دست آوردند که مساحت آن ۱/۴ میلیون کیلومتر مربع یعنی تقریباً یک برابر و نیم مساحت اروپا بود و جمعیت آن تقریباً به صد میلیون می‌رسد. ناموزونی در امر توسعه‌ی متصرفات مستمراتی بسی عظیم است. مثلاً اگر کشورهای فرانسه، آلمان و ژاپن را که از لحاظ مساحت و جمعیت تفاوتشان چندان زیاد نیست با یکدیگر مقایسه کنیم، خواهیم دید که مستمراتی که کشور اول به دست آورده است سه بار (از لحاظ مساحت) بیش از مستمراتی است که کشور دوم و سوم جمعاً به دست آورده اند. ولی فرانسه از لحاظ میزان سرمایه‌ی مالی نیز در آغاز دوران مورد بحث شاید چند بار غنی‌تر از مجموع دو کشور آلمان و ژاپن بوده است. در این مورد شرایط جغرافیایی و غیره نیز علاوه بر شرایط صرفاً اقتصادی و براساس این شرایط، در وسعت متصرفات مستمراتی تأثیر می‌بخشند. هر قدر هم که

متصرفات مستعمراتی دول معظم (به میلیون کیلومتر مربع و میلیون نفر سکنه)									
جمع	کشورهای مستعمره دار				مستعمرات				
	۱۹۱۴	۱۹۱۴	۱۹۱۴	۱۸۷۶	۱۹۱۴	۱۹۱۴	۱۹۱۴	۱۸۷۶	۱۸۷۶
سکنه	کیلومتر مربع	سکنه	کیلومتر مربع	سکنه	کیلومتر مربع	سکنه	کیلومتر مربع	کیلومتر مربع	کیلومتر مربع
۴۴۰/۰	۳۳/۸	۴۶/۵	۰/۳	۳۹۳/۵	۳۳/۵	۲۵۱/۹	۲۲/۵		انگلستان
۱۶۹/۴	۲۲/۸	۱۳۶/۲	۵/۴	۳۳/۲	۱۷/۴	۱۵/۹	۱۷/۰		روسیه
۹۵/۱	۱۱/۱	۳۹/۶	۰/۵	۵۵/۵	۱۰/۶	۶/۰	۰/۹		فرانسه
۷۷/۲	۳/۴	۶۴/۹	۰/۵	۱۲/۳	۲/۹	-	-		آلمان
۱۰۶/۷	۹/۷	۹۷/۰	۹/۴	۹/۷	۰/۳	-	-		ایالات متحده
۷۲/۲	۰/۷	۵۳/۰	۰/۴	۱۹/۲	۰/۳	-	-		ژاپن
۹۱۰/۶	۸۱/۵	۴۳۷/۲	۱۶/۵	۵۲۳/۴	۶۵/۰	۲۷۳/۸	۴۰/۴		جمعا شش دولت معظم
۴۵/۳	۹/۹								مستعمرات دولت های دیگر (ایتالیک، هلند و غیره).....
۳۲۱/۲	۱۴/۵								نیبه مستعمرات (پارس، چین، ترکیه).....
۲۸۹/۹	۲۸/۰								دیگر کشورها.....
۶۵۷/۰	۱۳۳/۹								جمع اراضی

فشار صنایع بزرگ و مبادله و سرمایه‌ی مالی طی ده ساله‌های اخیر در مورد هم تراز نمودن جهان و برابر ساختن شرایط اقتصاد و زندگی کشورهای مختلف شدید بوده باشد، باز هم تفاوت موجوده اندک نیست و در بین شش کشور نام برده از یک طرف ما ناظر کشورهای سرمایه‌داری جوانی هستیم که با سرعت شگرفی در ترقی هستند (آمریکا، آلمان، ژاپن)؛ از طرف دیگر کشورهای سرمایه‌داری کهن سالی را می‌بینیم که سرعت ترقیشان در دوره‌ی اخیر بسی کندتر از کشورهای نام برده بوده است (فرانسه و انگلستان) و بالاخره کشوری را می‌بینیم که از لحاظ اقتصادی از همه عقب مانده تر است (روسیه) و در آن می‌توان گفت شبکه‌ی بسیار انبوهی از مناسبات ما قبل سرمایه‌داری، امپریالیزم سرمایه‌داری نوین را در بر گرفته است.

ما در ردیف متصرفات مستعمراتی دول معظم مستعمرات جزئی کشورهای کوچکی را قرار دادیم که می‌توان گفت نزدیک ترین هدف «تجدید تقسیم» ممکن و محتمل مستعمرات است. این کشورهای کوچک اکثراً مستعمرات خود را فقط در نتیجه‌ی این امر می‌توانند حفظ کنند که بین کشورهای بزرگ تضاد منافع و اصطکاک و غیره ای وجود دارد که مانع حصول سازش درباره‌ی تقسیم غنیمت است. و اما در مورد کشورهای «نیمه مستعمره» باید گفت آن‌ها نمونه‌ای از آن شکل‌های انتقالی هستند که در تمام رشته‌های گوناگون طبیعت و جامعه مشاهده می‌شود. سرمایه‌ی مالی در کلیه‌ی مناسبات اقتصادی و کلیه‌ی مناسبات بین‌المللی آن چنان نیروی بزرگ و می‌توان گفت قاطعیست که حتی قادر است دولت‌هایی را هم که از کامل ترین استقلال سیاسی برخوردارند تابع خود سازد و واقعاً تابع می‌سازد؛ هم اکنون نمونه‌های آن را خواهیم دید. ولی بدیهیست برای سرمایه‌ی مالی از همه «راحت‌تر» و از همه پرفایده‌تر آن چنان تابع نمودنی است که با از دست رفتن استقلال سیاسی کشورها و ملل تابعه توأم باشد. صفت مشخصه‌ی کشورهای نیمه مستعمره این است که از این لحاظ جنبه‌ی «حد وسط» را دارند. بدیهیست که مبارزه

بر سر این کشورهای نیمه ی وابسته به خصوص در دوران سرمایه ی مالی که در آن باقی مانده جهان تقسیم شده بود می بایستی حدت یابد.

سیاست استعماری و امپریالیزم قبل از آخرین مرحله ی نوین سرمایه داری و حتی قبل از سرمایه داری نیز وجود داشته است. روم که بنای آن بر بردگی گذاشته شده بود سیاست استعماری را تعقیب می کرد و امپریالیزم را عملی می ساخت. ولی استدلال هائی «کلی» درباره ی امپریالیزم که در آن اختلاف اساسی بین صورت بندی های اقتصادی- اجتماعی فراموش می شود یا تحت الشعاع قرار می گیرد، ناگزیر به پوچ ترین مبتذلات و گزافه گویی هائی نظیر مقایسه ی «روم کبیر با بریتانیای کبیر»^{*} مبدل می شود. حتی سیاست سرمایه داری استعماری مراحل پیشین سرمایه داری نیز با سیاست استعماری سرمایه مالی ماهیتاً تفاوت دارد.

خصوصیت اساسی سرمایه داری نوین عبارتست از سیادت اتحادیه های انحصاری کارفرمایان بزرگ. این انحصارها هنگامی که تمام منابع مواد خام در یک دست متمرکز می شود بیش از هر وقت پایدار و استوارند و ما دیدیم اتحادیه های بین المللی سرمایه داران با چه اشتیاقی مساعی خود را در این راه صرف می نمایند که هرگونه امکان رقابت را از حریف سلب نمایند و مثلاً اراضی دارای معادن آهن یا منابع نفت و غیره را خریداری کنند. داشتن مستعمره به تنهایی کامیابی انحصار را در مقابل هرگونه پیش آمدی که در مبارزه با رقیب رخ دهد کاملاً تضمین می نماید. حتی در مقابل این پیش آمد که حریف بخواهد به وسیله ی وضع قانون انحصار دولتی از خود دفاع کند. هر اندازه تکامل سرمایه داری عالی تر باشد، هر اندازه کمبود مواد خام شدیدتر احساس شود، هر اندازه رقابت و تلاش برای دست یابی به منابع

*- (C. P. Lucas: «Greater Rome and Greater Britain», Oxf., ۱۹۱۲).
 (ک. پ. لوکاس: «روم کبیر و بریتانیای کبیر»، اکسفورد، سال ۱۹۱۲. مترجم) یا
 (Earl of Cromer: «Ancient and modern imperialism», L., ۱۹۱۰)
 (کرومر: «امپریالیزم کهن و معاصر»، لندن، سال ۱۹۱۰. مترجم)

مواد خام تمام جهان حادثر باشد به همان اندازه نیز مبارزه در راه به دست آوردن مستعمرات شدیدتر است.

شیلدر می نویسد: «می توان نظریه ای را مطرح ساخت که شاید برخی ها آن را نقیض گوئی پندارند و آن این که: ازدیاد نفوس در شهرها و صنایع به مراتب بیشتر امکان دارد که در آتیه ی کم و بیش نزدیک به مانع کمبود موادخام برای صنایع برخورد کند تا به مانع کمبود مواد خواربار. «مثلاً کمبود چوب که روز به روز گران تر می شود و کمبود چرم و موادخام برای صنعت بافندگی به طور روزافزونی شدت می یابد. «اتحادیه های کارخانه داران می کوشند در مقیاس تمام اقتصاد جهانی بین کشاورزی و صنعت توازنی ایجاد کنند؛ به عنوان مثال می توان اتحادیه های بین المللی صاحبان کارخانه های نخ ریسی را در چند کشور از مهم ترین کشورهای صنعتی نام برد که از سال ۱۹۰۴ وجود دارد. سپس می توان اتحادیه های اروپایی صاحبان کارخانه های نخ ریسی را ذکر کرد که از روی نمونه ی اتحادیه ی اولی در سال ۱۹۱۰ تأسیس شده است»*.

البته رفرمیست های بورژوا و بین آن ها به خصوص کائوتسکیست های کنونی می کوشند از اهمیت این نوع واقعیات بکاهند و استنادشان این است که مواد خام را «ممکن است» بدون سیاست استعماری «پرخرج و خطرناک» در بازار آزاد به دست آورد و عرضه مواد خام را «ممکن است» به طور کلی از طریق بهبود «ساده» شرایط کشاورزی به میزان هنگفتی افزایش داد. ولی این استنادات جنبه ی دفاع از امپریالیسم و آرایش آن را دارد، زیرا در آن ها مهم ترین خصوصیت سرمایه داری نوین یعنی انحصارها فراموش می شود. بازار آزاد روز به روز بیشتر به حیطه ی گذشته می رود، سندیکاها و تراست های انحصاری هر روز بیشتر عرصه را بر آن تنگ می کنند. و اما بهبود «ساده ی» شرایط کشاورزی منجر به بهبود وضعیت توده ها و افزایش دستمزد و تقلیل سود می شود. آیا به جز مغز خیالباف

* - شیلدر، کتاب نام برده، ص ۳۸ - ۴۲.

رفرمیست های چرب زبان کجا می توان تراست هانی یافت که بتوانند به جای تصرف مستعمرات درباره ی وضع توده ها بیاندیشند؟

آن چه برای سرمایه ی مالی حائز اهمیت است تنها منابع مواد خام کشف شده نبوده بلکه منابعی که احتمال وجود آن ها می رود نیز هست، زیرا تکنیک با سرعت شگفت آوری در برابر چشم ما تکامل می یابد و زمینی که امروز بی مصرف است فردا در نتیجه ی کشف شیوه های جدید (بانک های بزرگ از این لحاظ می توانند هیئت مخصوصی از مهندسين و کارشناسان کشاورزی و غیره را برای اکتشاف گسیل دارند) و صرف سرمایه های هنگفت قابل استفاده شود. عین همین موضوع نیز در مورد اکتشافات مربوط به ثروت های زیرزمینی و شیوه های جدید برای تبدیل مواد خام و قابل استفاده نمودن آن و غیره صدق می نماید. تمایل ناگزیر سرمایه ی مالی به توسعه سرزمین اقتصادی و حتی به طور کلی به توسعه سرزمین از این جا سرچشمه می گیرد. همان گونه که تراست ها دارائی خود را با در نظر گرفتن تحصیل سودهای «ممکنه ی» آتی (نه فعلی) و با در نظر گرفتن نتایج آتی انحصار، دو سه برابر قیمت گذاری نموده به صورت سرمایه به جریان می اندازند، به همان گونه نیز سرمایه ی مالی به طور کلی، با در نظر گرفتن استفاده از منابع ممکنه ی مواد خام و از ترس این که میداد در مبارزه سبانه ای که هدفش تصرف آخرین قطعات مناطق تقسیم نشده ی جهان و یا تجدید تقسیم قطعات تقسیم شده است عقب بماند، می کوشد اراضی حتی المقدور بیشتری را، هر نوع که باشد، در هر جا که باشد و به هر نحوی که باشد، به چنگ آورد.

سرمایه داران انگلیس با تمام قوا می کوشند تولید پنبه را در مستعمره ی خود -مصر رواج دهند- در سال ۱۹۰۴ از ۲/۳ میلیون هکتار اراضی زراعتی مصر ۰/۶ میلیون هکتار یعنی بیش از ربع آن به کشت پنبه اختصاص داشت. روس ها هم در مستعمره ی خود ترکستان همین عمل را انجام می دهند زیرا بدین طریق با سهولت بیشتری می توانند رقبای خارجی خود را بکوبند و منابع مواد خام را انحصار نمایند

و تراست بافندگی کم هزینه تر و پرسودتری تشکیل دهند که تولید آن «مرکب» و تمام مراحل تولید و تهیه ی محصولات پنبه را در یک دست متمرکز سازد.

منافع صدور سرمایه نیز کار را به تسخیر مستعمرات می کشاند، زیرا در بازار مستعمرات آسان تر می توان (و گاهی فقط در آن جا می توان) از طریق انحصار رقیب را از سر راه دور و دریافت مواد خام را برای خود تأمین و «روابط» لازمه و غیره را استوار ساخت.

رو بنای غیراقتصادی که بر پایه ی سرمایه ی مالی نشو و نما می یابد و نیز سیاست و ایدئولوژی سرمایه ی مالی موجب تشدید کوشش برای تسخیر مستعمرات می گردد. هیلفردینگ به حق و به جا می گوید: «سرمایه ی مالی خواستار سیادت است نه آزادی.» و اما یکی از نویسندگان بورژوازی فرانسه، گونی افکار مذکور در فوق سیسیل رودس* را بسط و تکامل می دهد، می نویسد به علل اقتصادی سیاست استعماری کنونی، علل اجتماعی را نیز باید اضافه نمود. «در نتیجه ی بغرنج شدن روزافزون زندگی و دشواری هائی که نه تنها توده های کارگر، بلکه طبقات متوسط را نیز تحت فشار قرار می دهد، در تمام کشورهای مدنیته کهن یک «بی حوصلگی و عصبانیت و کینه ای روی هم انباشته شده که آرامش اجتماعی را تهدید می کند؛ برای آن انرژی مخصوصی که از سرچشمه ی طبقاتی معینی بیرون می جهد باید مورد استعمالی پیدا کرد و در خارج از کشور آن را به کار انداخت تا در داخل انفجار روی ندهد»*.

حال که از سیاست استعماری دوران امپریالیزم سرمایه داری سخن به میان آمد باید این نکته را نیز متذکر گردید که سرمایه ی مالی و سیاست بین المللی مربوط به آن که شامل مبارزه ی دول معظم در راه تقسیم اقتصادی و سیاسی جهان است، یک

* رجوع شود به مقاله «درس های انقلاب» منتخب آثار تک جلدی ص ۳۰۱ - مترجم

* - «La France aux colonies» Wahl: (وال: «فرانسه در مستعمرات» - مترجم) اقتباس از کتاب (Henri Russier: «Le partage de Océanie», P., ۱۹۰۵ p. ۱۶۵) (هانری روسیه: «تقسیم اقیانوسیه»، پاریس. - مترجم)

سلسله شکل های انتقالی وابستگی دولتی به وجود می آورد. صفت مشخصه ی این دوران تنها وجود دو گروه اصلی از کشورها یعنی گروه کشورهای مستعمره دار و گروه مستعمرات نیست، بلکه وجود شکل های گوناگونی از کشورهای وابسته نیز هست که در صورت ظاهر استقلال سیاسی دارند ولی عملاً در دام وابستگی مالی و دیپلماتیک گرفتارند. ما به یکی از شکل ها یعنی نیمه ی مستعمره قبلاً اشاره کرده ایم و نمونه ی دیگر آن مثلاً آرژانتین است.

شولتسه گورنیتس در کتاب خود درباره ی امپریالیزم بریتانیا می نویسد: «آمریکای جنوبی و به خصوص آرژانتین آن از لحاظ مالی چنان به لندن وابسته است که آن را تقریباً باید مستعمره ی بازرگانی انگلیس نامید»**. شیلدر با استفاده از گزارش هائی که کنسول اتریش- هنگری در پوننوس آیرس در سال ۱۹۰۹ فرستاده سرمایه هائی را که انگلستان در آرژانتین به کار انداخته است هشت میلیارد و سه چهارم میلیارد فرانک برآورد می نماید. تصور این موضوع دشوار نیست که سرمایه ی مالی انگلستان - «دوست» وفادارش یعنی دیپلماسی- چه روابط محکمی با بورژوازی آرژانتین و با محافل اداره کننده ی کلیه ی شئون اقتصادی و سیاسی این کشور دارد.

پرتقال با وجود داشتن استقلال سیاسی باز با اندکی تفاوت، نمونه ای از همان شکل وابستگی مالی و دیپلماتیک را به ما نشان می دهد. پرتقال کشوریست مستقل و دارای حق حاکمیت ولی عملاً از هنگام جنگ بر سر جانشینی سلطنت اسپانیا (۱۷۰۱-۱۷۱۴) یعنی بیش از ۲۰۰ سال است تحت الحمایه انگلستان می باشد.

** Schulze-Gaevernitz: „Britischer Imperialismus und englischer Freihandel zu Beginn des ۲۰-ten Jahrhunderts“ Lpz. (شولتسه گورنیتس: «امپریالیزم بریتانیا و آزادی بازرگانی انگلیس در آغاز سده ی بیستم»، لایپزیک، سال ۱۹۰۶، ص- ۳۱۸. مترجم) عین همین مطلب را می گوید: Sartorius. Waltershausen: „Das volkswirtschaftliche System der Kapitalanlage im Auslande, Berlin, ۱۹۰۷, S. ۴۶. (سارتوریوس فن- والترسهائوزن: «سیستم اقتصاد مالی سرمایه گذاری در خارجه»، برلن، سال ۱۹۰۷، ص- ۴۶. مترجم).

انگلستان از این کشور و مستعمرات آن به خاطر تحکیم موقعیت خویش در مبارزه با دشمنان خود یعنی اسپانیا و فرانسه دفاع می کرد و در عوض مزایای بازرگانی و شرایط بهتری را برای صدور کالا و بخصوص برای صدور سرمایه به پرتقال و مستعمرات آن به دست می آورد و امکان می یافت از بنادر و جزائر پرتقال و سیم های مخابراتی آن و غیره و غیره استفاده نماید* . این قبیل مناسبات همیشه بین هر یک از دول بزرگ و کوچک وجود داشته است ولی در دوران امپریالیزم سرمایه داری به صورت یک سیستم همگانی در می آید و به مثابه ی جزئی از کل وارد مجموعه ی مناسبات مربوط به «تقسیم جهان» می گردد و به حلقه هائی از زنجیر معاملات سرمایه ی مالی جهان مبدل می شود.

برای این که مسأله ی تقسیم جهان را به سرانجام خود برسانیم، باید نکته ی زیرین را نیز متذکر گردیم. تنها مطبوعات آمریکا و انگلستان نبودند که اولی پس از جنگ اسپانیا و آمریکا و دومی پس از جنگ انگلستان و بونرها، مسأله ی تقسیم جهان را، در آخرین سال های قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، کاملاً آشکار و صریح مطرح می نمودند و تنها مطبوعات آلمان که با «حقد و حسدی» بیش از همه «امپریالیزم بریتانیا» را تحت نظر داشتند، نبودند که این موضوع را منظمأ مورد ارزیابی قرار می دادند. در مطبوعات بورژوازی فرانسه نیز این مسأله به حد کافی یعنی در حدودی که از نقطه نظر بورژوازی امکان پذیر است، صریح و وسیع مطرح شده بود. در این باره به دریو مورخ استناد می جوئیم که در کتاب خود موسوم به: «مسائل سیاسی و اجتماعی در پایان قرن نوزدهم» در فصل مربوط به «دول معظم و تقسیم جهان» چنین می نویسد: «در جریان سال های اخیر تمام مناطق آزاد زمین به استثنای چین از طرف دول اروپا و آمریکای شمالی اشغال شده است. در این زمینه تا کنون چند تصادم و تغییر و تبدیل نفوذ روی داده که خود پیش درآمد انفجارهای دهشتناک تری در آینده ی نزدیک است. زیرا باید شتاب نمود: دولی که خود را تأمین نکرده اند،

*- شیلدر، نگارش نام برده، جلد ۱، ص- ۱۶۰ تا ۱۶۱.

دستخوش این خطرند که سهم خود را دریافت نکنند و در آن بهره برداری عظیم از کره ی ارض که یکی از مهم ترین پدیده های قرن آینده (یعنی قرن بیستم) خواهد بود، شرکت نوزند. به همین جهت بود که تمام اروپا و آمریکا در سال های اخیر در تب و تاب توسعه طلبی مستعمراتی یعنی «امپریالیزم» که جالب توجه ترین صفت مشخصه پایان قرن نوزدهم است می سوختند. سپس نویسندگان چنین اضافه می کند: «در این جریان تقسیم جهان، در این تلاش دیوانه وار برای دست یافتن به گنج ها و بازارهای بزرگ جهان، نیروی نسبی امپراطوری هائی که در این قرن یعنی قرن نوزدهم تشکیل شده اند به هیچ وجه با موقعیتی که دول تشکیل دهنده این امپراطوری ها در اروپا اشغال می نمایند مطابقت ندارد. دولی که در اروپا تفوق دارند و تعیین کننده مقدرات آنند عین همین تفوق را در تمام جهان دارا نیستند. و چون قدرت مستعمراتی و امید تصاحب ثروت هائی، که هنوز به حساب نیامده است، مسلماً در نیروی نسبی دول اروپائی انعکاس خواهد بخشید، لذا مسأله ی مستعمرات و اگر خواسته باشید «امپریالیزم»- که هم اکنون نیز شرایط سیاسی خود اروپا را تغییر داده است، در آتیه بیش از پیش این شرایط را تغییر خواهد داد.»*

منبع: منتخب آثار تک جلدی لنین صفحه ی ۳۹۲

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۵

* - P. „Problèmes politiques et sociaux“ J. E. Driault: (ژ. ا. دریو: «مسائل سیاسی و اجتماعی»، پاریس، سال ۱۹۰۷ ص-۲۹۹- مترجم.)